



Examining The Roles and Functions of The Hiddentellers and The Appointees in The Story of *Darab-Nama* of Tarsusi

Amirabbas Azizifar ¹ | Fatemeh Amiri Kolahjoubi ²

1. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran. Email: a.azizifar@razi.ac.ir
2. Ph.D. Candidate, Department of Persian Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran. Email: fatemeamiri1989@yahoo.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 28 May 2024

Received in revised from 13
October 2024

Accepted 12 January 2025

Published online 12 February
2025

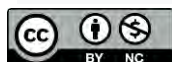
Keywords:

Darab-nama of Tarsusi,
hidetellers, appointees, Farrah,
Hero

ABSTRACT

Heroes in tales and stories differ from ordinary people, and this distinction arises from their extraordinary functions as well as the fate that has been destined for them. Since these individuals are "mission-oriented"—that is, they appear in the narrative for a specific purpose or objectives—they must remain alive and dynamic until their mission or goal is fulfilled. When the hero is in distress or facing destruction, certain beings or elements suddenly appear, rescuing them from danger or saving them from death, as their "lifespan" has not yet ended. These beings or elements are referred to as "agents," "hidden informants," or "covert operatives." The aim of this study, which employs a descriptive-analytical method based on documentary and library sources, is to examine the role, function, and manifestations of hidden informants and covert operatives (agents) in the *Darab-namēh* of Tarsusi. These operative factors can be manifestations of *farr* (divine glory), whose duty is either to save the hero's life or to provide them with crucial knowledge. Following our analysis, we categorized these supporting manifestations into two main groups: 1. Natural elements, including animals, plants, celestial bodies, etc., which signify the deep-rooted connection between humans and nature. 2. Voices and sounds from the unseen realm, which reach the hero's ears and serve as divine guidance. The first category plays the role of saving the hero's life in moments of crisis and peril, while the second provides knowledge and insight into past and future events, helping the hero navigate their journey and overcome hardships, thereby contributing to their growth and enlightenment. The simultaneous presence of these two types of agents (natural elements and mystical voices) may be a key factor in ensuring that the hero's *farr* remains with them until the end of the story, never abandoning them. This is because their physical and spiritual development occur simultaneously, preventing the hero from falling into arrogance and pride. Among these hidden informants, the most prominent manifestation is the mysterious voices and sounds that originate from an unknown source and frequently save the hero's life. These voices function similarly to *Izad Soroush* (the divine messenger), which can be considered a symbol of *farr*.

Cite this article: Azizifar, A. & Amiri Kolahjoubi, F. (2025). Examining The Roles and Functions of The Hiddentellers and The Appointees in The Story of *Darab-Nama* of Tarsusi. *Persian Language and Literature*, 77 (250), 135-152. <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.61841.3675>



© The Author(s).

Publisher: University of Tabriz.

DOI: <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.61841.3675>

بررسی نقش، کارکرد و جلوه‌های گماشتگان، نهان‌گویان و نهان‌کاران در *داراب‌نامه* طرسوسی

امیرعباس عزیزی‌فر^۱ | فاطمه امیری کله‌جویی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: a.azizifar@razi.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: fatemeamiri1989@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	قهرمانان قصه‌ها و داستان‌ها با افراد معمولی متفاوتند و این تفاوت ناشی از کارکردهای شگرف آنان و نیز در سرنوشتی است که این افراد دارند. از آنجا که این افراد «رسالت‌محور» هستند؛ یعنی برای هدف یا اهدافی در متن روایت وارد می‌شوند، لذا تا هنگام انجام آن هدف یا رسالت بایسته است زنده و پویا باشند. درست در زمانی که قهرمان در تنگنا یا در معرض نابودی قرار می‌گیرد، از آنجا که هنوز «پیمانه عمر» وی به پایان نرسیده است، موجودات یا عناصری به ناگاه ظاهر می‌شوند و قهرمان را از تنگنا می‌رهانند یا از مرگ نجات می‌دهند. ما این موجودات یا عناصر را گماشته، نهان‌گو یا نهان‌کار می‌نامیم. هدف این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی و با مطالعه منابع اسنادی-کتابخانه‌ای به انجام رسیده است، بررسی نقش، کارکرد و جلوه‌های نهان‌گویان و نهان‌کاران (گماشتگان) در قصه داراب‌نامه طرسوسی است. این عوامل مهم کارگزار می‌توانند جلوه‌های از فره باشند که نقش آن‌ها نجات جان قهرمان یا آگاهی‌بخش به اوست. پس از این بررسی، نمونه‌های ظاهراً شده بر قهرمان را به دو دسته کلی تقسیم کردیم: دسته نخست به شکل عناصر طبیعت از جمله حیوانات، گیاهان، اجرام آسمانی و... که نشان از پیوند دیرین انسان و طبیعت است و دسته دوم به شکل آواها و صداهایی که از عالم غیب به گوش قهرمان می‌رسد که گویی همانا ندا و صدای خداوند است. دسته نخست نقش نجات جان قهرمان در لحظه‌های اضطراب و تنگناها را بر عهده دارند و دسته دوم نقش آگاهی‌بخشی و ارائه اطلاعات به قهرمان در مورد اتفاقاتی است که از پیش رخ داده است و یا در آینده رخ خواهد داد و نیز خبر یافتن از این اتفاقات در طی کردن مسیر و گذر از تنگناهاست؛ بنابراین، عوامل یادشده در رشد و تعالی قهرمان داستان نقش دارند. از طرفی نیز شاید همزمانی این دو نوع گماشتگان است که باعث شده فره قهرمان تا آخر داستان با وی باقی بماند و قهرمان را ترک نکند؛ چون رشد جسمانی و معنوی او توأمان بوده و همین امر مانع از عجب و تکبر قهرمان است. بیشترین نهان‌گو، آواست که از جایی می‌آید و در بیشتر موارد جان قهرمان را نجات می‌دهد. این آوا، کارکردی همچون ایزد سروش دارد که نماینده فره تواند باشد.
کلیدواژه‌ها: <i>داراب‌نامه</i> طرسوسی، نهان‌گو، گماشته، فره، قهرمان	

استاد: عزیزی‌فر، امیرعباس و امیری کله‌جویی، فاطمه. (۱۴۰۳). بررسی نقش، کارکرد و جلوه‌های گماشتگان، نهان‌گویان و نهان‌کاران در *داراب‌نامه* طرسوسی، *زبان و ادب فارسی*، ۷۷ (۲۵۰)، ۱۵۲-۱۳۵. <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.61841.3675>



© نویسندگان

ناشر: دانشگاه تبریز.

۱. مقدمه

قهرمانان داستان‌های اساطیری - حماسی رسالتی بر دوش دارند که این رسالت یا مأموریت برای پیشبرد هدفی آرمانی و سترگ است. پاسداری از کیان هویتی، فرهنگی و سرحدات یک سرزمین و نیز حفظ ساختار قومی از جمله رسالت‌های این قهرمان است. وی شخصیتی ویژه است که باید برای «تشرف»^۱ گام در مسیر/ مسیره‌های پرمخافت بگذارد و در این مسیر با همه‌گونه مخاطره چه انسانی، چه حیوانی و چه ماورایی روبه‌رو شود. این عوامل پرمخافت بدان دلیل بر وی ظاهر می‌شوند تا بیش از پیش توانش وی را نمایان کنند.

قهرمان رسالت‌محور در این راه گاه دچار خستگی، درماندگی، فروبستگی و دشواری‌ها و موانعی می‌شود که او را از ادامه راه باز می‌دارد یا در شرف هلاکت و نابودی می‌اندازد. درست در این لحظه نومییدی و درماندگی و شکست است که عاملی بیرونی بر وی ظاهر می‌شود و او را از آن تنگنا یا نومییدی می‌رهاند. این عامل کارگزار مرموز، پنهان یا نابیوسان از همان آغاز سلوک^۲ با قهرمان است و درست در زمانی که باید باشد، به ناگاه ظاهر می‌شود. این عامل که ما او را «گماشته» نام می‌نهیم در اشکال مختلفی نمایان می‌شود: حیوان، ابزار و اشیاء، شخصیت انسانی و موجود موهوم نهان‌گو یا نهان‌کار.

هدف ما در این جستار بررسی این گماشتگان و نهان‌گویان و نهان‌کاران است تا دریابیم که اشکال آن‌ها چگونه است، چه رفتارها و کنش‌هایی انجام می‌دهند، کجاها نمایان می‌شوند و هدف از کنش و کارگزاری آن‌ها چیست.

۲. پیشینه پژوهش

در باب موضوع این جستار تاکنون پژوهشی به انجام نرسیده است اما باین‌حال برخی از پژوهش‌ها که می‌تواند به‌صورت تقریبی با این جستار در پیوند باشد، از این قرار است:

یکی از مهم‌ترین پژوهش‌هایی که در زمینه فرّه و باور به آن انجام شده است، کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» از مهرداد بهار (۱۳۷۶) است که پس از پرداختن به مباحث اسطوره‌ای، به فرّه و جلوه‌های آن و همچنین جایگاه آن در باورهای ایرانیان پرداخته است. ابراهیم پورداوود در «یشت‌ها» (۱۳۷۷) به‌طور مفصل به نقش تکوینی فرّه در باورهای ایرانی پرداخته است و فرّه را هم از نظر معنی لغوی و هم اصطلاحی بررسی کرده است. «فرّه ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان» عنوان پژوهشی از سودآور (۱۳۸۳) است که نویسنده در آن فرّه و جنبه‌های متفاوت آن در دو فرهنگ بزرگ ایران و روم را بررسی کرده است. از دیگر صاحب‌نظران در این زمینه ژاله آموزگار (۱۳۷۴) است که در جستاری با عنوان «فرّه، نیروی جادویی و آسمانی» فرّه و تمام جنبه‌های آن از جمله ماهیت فرّه و جنبه‌های جادویی و آسمانی آن را به‌طور مفصل کاویده است. کاتوزیان (۱۳۷۷) در «فرّه ایزدی و حق الهی پادشاهان» به ماهیت و کارکردهای فرّه و همچنین عوامل زایل‌کننده فرّه شاهان پرداخته است. «شاه آرمانی در ایران باستان و بایستگی‌های او» عنوان مقاله‌ای از زمانی (۱۳۸۶) است که نویسنده در این پژوهش به ویژگی‌های شاهان آرمانی و همچنین پیوند این ویژگی‌ها با فرّه کیانی پرداخته است.

در باب *دارب‌نامه* طرسوسی چندین پژوهش از دیدگاه‌های مختلف انجام گرفته است که مهم‌ترین آن‌ها این موارد است: «بررسی بن‌مایه‌های اساطیری *دارب‌نامه* طرسوسی» از عزیزی‌فر (۱۳۹۴)، «تحلیل کهن الگوی سفر قهرمان در *دارب‌نامه* طرسوسی براساس الگوی جوزف کمپل» از ذبیحی و پیکانی (۱۳۹۵)، «شگردهای اقتدارزدایی از اسکندر در *دارب‌نامه* طرسوسی» از امانت و حسن‌لی

¹ Initiation

² Quest

(۱۳۹۷)، «تحلیل کنش‌های سه‌گانه شخصیت‌های اساطیری در ساختار روایی *داراب‌نامه* طرسوسی از منظر اسطوره‌شناسی کنشگر ژرژ دومزیل» از محمدزاده و دیگران (۱۴۰۲) و... اما دیگر پژوهش‌ها چون با ماهیت و موضوع این جستار در پیوند نیستند، از ذکر همه آن‌ها خودداری می‌کنیم.

۳. روش پژوهش

این پژوهش به‌سان دیگر پژوهش‌های مشابه در حوزه علوم انسانی و ادبی به گونه تحلیلی-توصیفی-اسنادی بر مبنای مطالعه کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از منابع پایگاه‌های اطلاعاتی به انجام رسیده است.

۴. بحث و بررسی

۴.۱. فره

فره یا خورنه/ خوره از واژگان دیرین و باستانی ایرانی است که معانی گوناگونی از آن گزارش شده است. هانری کرین^۱ فره را حقیقت ظریفی می‌داند که قدمای ایرانی (پهلویان) آن را نور فرهی (خوره) می‌نامیدند. فره، حقیقتی است که منشأ در شعله‌های انوار ملکوتی دارد و تأثیر آن بر روح انسانی به صورت نیروی پیروزمندانه (قوة قهریه) احساس می‌شود؛ از این رو دارنده این قوه، به صورت یک قهرمان، یک مقتدر و یک پیروز درمی‌آید (کرین، ۱۳۸۴: ۲۱). جیمز دارمستتر^۲ نیز فره را عبارت می‌داند از «هاله نور و الهام الهی که بر اولیا یا قدیسان نازل می‌شود و همان مبدأ ملکوتی است که او را که از موهبتش برخوردار باشد، قدرت، فضیلت، نبوغ و سعادت می‌بخشد و همان بخت خداداد است» (Darmesteter, 1892:29). برخی همچون امیل بنونیست^۳ تعاریفی ارائه کرده‌اند که به موجب آن فره، مبدأ هستی و حیات قرار می‌گیرد و پیوندی با مقوله حیات پیدا می‌کند:

خورنه نشانه نورانی تأیید ملکوتی و قدرت موهبتی از جانب خدایان، رمز سعادت فروزان است و اما در عین حال عامل درونی حیات، یعنی نیرویی است که موجود را به مبدأ هستی یا وجود کل، پیوند می‌دهد (Benveniste, 1934: 8-7).

پژوهشگران ایرانی همچون ژاله آموزگار در باب فره و سیر تحول واژگانی و معنایی آن دیدگاه‌های دارند (نک به آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۲-۴۱).

باید بدانیم که فره انواعی دارد؛ چنانکه در اوستا آمده است، یکی از گونه‌های فره، فره پادشاهی است و آن «فروغ یا موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، براننده سالاری و فرمان‌روایی گردد و به شهریاری رسد» (اوستا، ۱۳۸۲: ۱۰۱۷/۲). بنا به دیدگاه آموزگار فره تنها ویژه و از آن شاهان نیست:

در آغاز چنین می‌اندیشیدند که فره ودیعه‌ای است فقط مخصوص فرمانروایان برحق ایران، در حالیکه چنین نیست و همه مردم فره را دریافت می‌کنند (آموزگار، ۱۳۸۷: ۳۵۲).

¹ H. Corbin

² J. Darmesteter

³ E. Benveniste

در اوستا که کهن‌ترین منبع اطلاعاتی ما درباره موضوع فره است، از سه دیدگاه دینی، ملی و شهریاری به فره نگریسته می‌شود؛ یعنی فره زرتشت، فره ایرانی / آریایی و فره کیانی / شاهی (به نقل از زرشناس، ۱۳۸۰: ۱۴۵). زرشناس به انواع دیگری از فره اشاره کرده است و دامنه آن را گسترش داده است:

در فرهنگ کهن ایران افزون بر اینها انواع دیگری از فره نیز وجود دارد؛ یعنی زمانی که جامعه طبقاتی شد، فره نیز مفهومی طبقاتی یافت؛ مانند ۱. فره ایزدی؛ ۲. فره کیانی یا شاهی؛ ۳. فره آریایی یا ایرانی ۴. فره موبدی و پیامبری ۵. فره همگان و ... (زرشناس، ۱۳۸۰: ۱۴۵)

یکی از الزامات دریافت این موهبت، کُنشگری و خویشکاری است. در آیین مزدیسنا، وظیفه دینی هر انسانی عبارت از این است که به بهترین وجه ممکن کاری را که وظیفه اجتماعی و طبقاتی به عهده‌اش گذشته است، انجام دهد (دینکرد پنجم: ۱۲۲). همه کارهای مردمان ارزش دینی خاصی دارد و انجام‌دادن این کارها از روی وجدان به تجدید حیات کمک خواهد کرد. این تجدید حیات فقط زمانی تحقق می‌یابد که همه آنچه بر عهده طبقات مختلف اجتماع است، به‌گونه‌ای بی‌عیب و نقص به انجام رسیده باشد؛ به این دلیل «هر انسانی خورنه دریافت می‌کند که او را در انجام دادن کارهایی که با حرفه طبقاتی‌اش مطابقت دارد، یاری می‌دهد. شاهان، موبدان و نیز زرتشت خوره (فر) مخصوص خود را دارند. آریاها صاحب خورنه‌ای هستند که غیرآریایی‌ها نمی‌توانند آن را تصاحب کنند» (موله، ۱۳۷۷: ۱۲۵). آنچه باعث می‌شود تا ما در این جستار موضوع فره را با «گماشتگان» یا «نهان‌گویان» و «نهان‌کاران» در پیوند بدانیم، این است که فره گاهی شکل مادی به خود می‌گیرد: فره در اشکال مادی و قابل رؤیتی چون نور پیکره‌ای بالدار در سنگ‌نگاره‌ها، آتش، شاهین، آهو، قوچ (غرم) و غیره ظاهر می‌شود (زرشناس، ۱۳۸۰: ۱۴۷). از سوی دیگر «رسالت محوری» که خاستگاه کُنشگری و خویشکاری اجتماعی قهرمان است، از دیگر دلایلی است تا متقاعد شویم که گماشتگان و نهان‌گویان، مظاهر فره هستند تا آن را به قهرمان اعطا کنند و زندگی وی را از مخاطرات مصون بدارند. منظور از این گزاره این است که قهرمان یا رسالت دینی و شرعی دارد (چنانکه اسکندر در داستان *دارب‌نامه* چنین رسالتی دارد) یا قهرمان رسالت اجتماعی و هویتی - ملی دارد (چنانکه داراب و تا حدودی بوراندخت در اندیشه بازیابی هویت ملی ایران و بازسازی نظام اجتماعی ایرانیان از طریق راندن رومیان و نبرد با اسکندر مقدونی است). همانطور که در سطرهای بالاتر گفتیم، یکی از الزامات دریافت این موهبت، کُنشگری و خویشکاری است. در آیین مزدیسنا، وظیفه دینی هر انسانی عبارت از این است که به بهترین وجه ممکن کاری را که وظیفه اجتماعی و طبقاتی به عهده‌اش گذشته است، انجام دهد (دینکرد پنجم: ۱۲۲). همه کارهای مردمان ارزش دینی خاصی دارد و انجام دادن این کارها از روی وجدان به تجدید حیات کمک خواهد کرد. این تجدید حیات فقط زمانی تحقق می‌یابد که همه آنچه بر عهده طبقات مختلف اجتماع است، به‌گونه‌ای بی‌عیب و نقص به انجام رسیده باشد و منظور ما از فره در این پژوهش همان معنایی است که آر. سی. زرنر^۱ بدان اشاره کرده است. وی فره را سبب غایی هر انسان می‌داند، امری که خویشکاری انسان (وظایف محول بر آدمی تا زمان مرگ مقدر) را سبب می‌شود (زرنر، ۱۳۹۵: ۴۴۶). دارمستتر نیز چنین معنایی از فره در نظر داشته است (نک به Darmesteter, 1892: 29). چنانکه در شواهد خواهیم دید، تا فره هست، گزند به فرهمند (قهرمان) نمی‌رسد و چون گسسته شود، تن و روان قهرمان نیز از هم گسسته می‌شود و مرگ فرا می‌رسد.

¹ R. C. Zaehner

۲.۴. بررسی نقش، کارکرد و جلوه‌های گماشتگان، نهان‌گویان و نهان‌کاران در داستان داراب‌نامه طرسوسی

کهن‌ترین نوشته‌ای که به دست ما رسیده و نام داراب را در آن می‌توان یافت، کتاب بندهشن است که از «دارای چهارآزاد» یاد می‌کند و مدت حکومتش را دوازده سال می‌داند (فرنبرگ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۶). پس از اسلام کتاب‌های فراوانی را می‌توان نام برد که دست کم به بخشی از داستان داراب اشاره‌ای کرده‌اند؛ از جمله ترجمه تاریخ طبری، مجمل‌التواریخ و القصص، آثارالباقیه، سنی-الملوک الارض و الانبیاء و داستان داراب در این کتاب‌ها به طور کامل با هم همخوانی ندارد و گاهی تفاوت‌هایی در پاره‌ای از بخش‌های آن به چشم می‌خورد.

کتاب داراب‌نامه که در قرن ششم هجری نوشته شده، به کوشش شادروان ذبیح‌الله صفا در دو جلد به چاپ رسیده است و دارای مقدمه‌ای در هفده صفحه درباره نام داراب، موضوع داستان و اطلاعاتی درباره نویسنده کتاب به همراه معرفی نسخه‌هایی است که در تصحیح از آن‌ها سود برده است.

آن گونه که از نام کتاب برمی‌آید، موضوع این کتاب باید داستان داراب، فرزند بهمن (اردشیر) باشد اما داراب‌نامه فقط داستان داراب نیست. این کتاب را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱. داراب‌نامه، که داستان داراب، پسر بهمن (اردشیر) در آن آمده است؛ ۲. داستان اسکندر، که سرگذشت مختصر اسکندر جهان‌گشا را از آغاز حیات تا رسیدن به پادشاهی دربر می‌گیرد؛ ۳. داستان کامل بورانداخت (روشنک)، دختر دارا، که در این بخش شرح جنگ‌ها و ماجراهای او با اسکندر آورده شده است. نویسنده همه این سه بخش را در ذیل سرگذشت داراب آورده است (مقدمه داراب‌نامه: ۲۶).

صفا درباره نویسنده کتاب می‌نویسد: نویسنده این کتاب بی‌تردید یکی از راویان داستان داراب بوده است و همه‌جا خود را مؤلف اخبار و گزارنده اسرار ابوطاهر طرسوسی (در بعضی نسخ طرسوسی) یاد می‌کند. در آغاز کتاب «استاد فاضل کامل ابوطاهر [ابن محمد] ابن علی بن موسی الطرسوسی اسعد الله فی الدارین» معرفی شده است. در باب ابوطاهر طرسوسی اطلاع کاملی نداریم، جز آنکه می‌دانیم داستان‌گزاری بوده که چند قصه را روایت کرده است (مقدمه داراب‌نامه: ۲۶).

در مورد گماشته و نهان‌گو و نهان‌کار که محور این پژوهش است، باید گفت که این عوامل معمولاً غیرانسانی به صورت ناگهانی بر قهرمانی که در تنگنا قرار گرفته وارد شده و او را یا از تنگنا یا از مرگ می‌رهاند. سرنوشت قهرمان به گونه‌ای است که باید تا زمان مقتضی و «پُر شدن پیمانه عمر» زنده بماند تا رسالت خود را، که یا رسالتی هویتی- ملی است یا شرعی- دینی به انجام برساند. از دید ما این گماشته یا نهان‌گو و نهان‌کار جلوه‌ای از فره است که خودش را به شکل‌های مختلف همچون حیوانات، عناصر طبیعت یا آوای نهان‌گوی نجات‌بخش نشان می‌دهد که یا عامل نجات جان قهرمان است یا در آگاهی و رشد و تکامل شخصیت وی نقش دارد. درست از اینجاست که زهر بر این باور است که فره تحقق و دستاورد هدف خداوندی است؛ زیرا خالق، این آفرینش را برای عمل خلق کرده و برای هر فرد میدان و محل ویژه‌ای را معین ساخته. هر عملی که به توسعه و تحوّل (ravākīh) یک مخلوق مدد رساند، فره آن مخلوق به شمار می‌رود. فره یک فرد، کاری است که خداوند او را ملزم به انجامش بر روی این زمین کرده است؛ یعنی مقصود و هدف خداوندی برای او در زمان حاضر و در این دنیا؛ زیرا دیانت زرتشتی در تمام مراحلش دینی است که به طور کامل از زندگی و گذران این جهانی استقبال می‌کند و از این‌روست که این دین جامعه‌ای طبقاتی را نیز می‌پذیرد. هر طبقه دارای فره خویش و کار خویش است که باید به انجام رساند (زهر، ۱۳۹۵: ۲۲۰).

این گماشتگان نیروهای مأمور ایزدی هستند و چون به مثابه عاملی ایزدی، مأموریتی را به انجام می‌رسانند، ما به آنان گماشته می‌گوییم؛ چنانکه در جای‌جای داستان داراب‌نامه قهرمان داستان یا آن عامل نجات‌بخش به صراحت می‌گوید که ما گماشته ایزدی

هستیم: اژدهایی که بر در غار نشسته و داراب را از تازش رومیان پاسداری می‌کند خود به سخن آمده و می‌گوید: من گماشته یزدانم و بر سر تو ایستاده‌ام تا تا تو را نگهدارم (نک به طرسوسی، ج ۲: ۳۳۵-۳۴۱).

گماشتگان و نهان‌گویان در داستان داراب‌نامه به دو شکل کلی ظاهر می‌شوند: یکی عناصر طبیعت همچون حیوانات، گیاهان، اجرام آسمانی و دیگری به شکل آوا که تجلی نهان‌گوست.

۴.۲.۱. عناصر طبیعت

در آغاز ذکر این نکته لازم است که موجودات، گیاهان، اجرام آسمانی و ابزارآلاتی که ذکر آن‌ها در این پژوهش خواهد آمد، هم از لحاظ نمادین و هم از لحاظ باورهای قومی و اساطیری دارای معانی متضاد مثبت و سودمند و منفی و زیان‌رسان هستند اما در این پژوهش با توجه به بافت متن مورد نظر یعنی کتاب *داراب‌نامه* و هدفی که این پژوهش مدنظر دارد و آن هم نشان دادن و تثبیت این موارد به‌عنوان نمود و نشان‌های فره‌است؛ بنابراین، سعی بر این است که بیشتر بر جنبه مثبت، سودمند و یاری‌رسان این نمادها توجه و تمرکز شود.

۴.۲.۱.۱. اژدها

اژدها تقریباً در همه‌جا حضور دارد؛ از متون اساطیری گرفته تا حماسی و عرفانی و قصه‌ها و داستان‌های عامیانه. معانی نمادین اژدها عبارت است از: آب، ابر و باران، دریای نخستین، قدرت و گناه. در باورهای قومی و اساطیری چهار صورت سودمند اژدها عبارتند از: ۱. اژدهای کیهانی؛ جایگاه خدایان، ۲. اژدهای الهی؛ حامل باد و باران سودمند برای بشر، ۳. اژدهای زمینی؛ تعیین‌کننده جویبارها و رودها و ۴. اژدهای گنج‌های پنهان‌شده (جایز، ۱۳۹۷: ۹۶). فرای نیز معتقد است اژدها هر دو جنبه مثبت و منفی را به شکل سترونی و آفرینش در خود دارد:

این حیوان هم جنبه سترونی دارد و هم جنبه آفرینش و حیات که این حیات نتیجه مرگ اوست؛ زیرا اژدها، مرگ است و کشتن مرگ، یعنی آوردن زندگی (فرای، ۱۳۷۹: ۲۲۶).

در داستان *داراب‌نامه* این حیوان شکل مثبت، سودمندی دارد و نقش ویژه او محافظت از قهرمان داستان است: در جریان مشاجره بین داراب و همای در قصر وی، داراب به دست ضحاک سپرده می‌شود تا سر از تن او جدا کند اما داراب پس از گلایه از اینکه در جهان کسی بر او مهر و شقفت ندارد، از خداوند جهان یاری می‌خواهد و خداوند در ابتدا بادی را به یاری او می‌فرستد و تیغ از دست جلاله، «افلح حذیقه» می‌افتد و نمی‌تواند داراب را بکشد؛ ولی ضحاک همچنان اصرار دارد که داراب را بکشد و تیغ برمی‌دارد و به سمت داراب می‌رود که اژدهایی در برابر او ظاهر می‌شود و او نمی‌تواند به داراب آسیبی برساند (نک به: طرسوسی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۵۵).

مورد دیگری که اژدها نقش یاریگر را برای قهرمان دارد و به صراحت در متن آمده است که اژدها گماشته خداوندی است، از این قرار است:

بیست و هفت روز بود تا داراب در آن غار مانده بود و آن اژدها که در آن دره پیدا آمده بود و خلقی از آن می‌ترسیدند اژدها نبود گماشته خدای عزوجل بود... بنگریست آن اژدها را بدید بترسید آوازی از پیش غار آمد که ای پسر اردشیر، مادرت برین در غارست و از خدای عز و جل ترا می‌خواهد. داراب که آن آواز بشنید روی بر خاک نهاد و یزدان را عز و جل شکر گفت و بگریست و از غار بیرون آمد و بنزدیک همای آمد (طرسوسی، ۱۳۴۴: ۳۴۲).

باتوجه به توضیحات و شواهد فوق می‌توان اژدها را گماشته‌ای ایزدی دانست که نمادی از فره است و یاریگر قهرمان. در متن هم به صراحت ذکر شده است که این موجود گماشته خداوند است که در چندین مورد از داراب که یکی از قهرمانان و شخصیت‌های اصلی است، محافظت می‌کند.

۴.۲.۱.۲.۴ خرس

چنانکه گذشت، عناصر طبیعی گاهی استعاره‌ای مجسم از فره هستند تا جان قهرمان را نجات دهند. با توجه به این که قهرمان در پی انجام رسالتی است (همان رسالت/ رسالت‌هایی که در سطرهای بالاتر بدان اشاره کردیم) بنابراین «مه و باد و خورشید و فلک در کارند» تا قهرمان را دریابند و به او یاری رسانند، ولو به بهای از دست رفتن جان آن حیوان باشد. فره یک فرد، کاری است که خداوند او را ملزم به انجامش بر روی این زمین کرده است؛ یعنی مقصود و هدف خداوندی برای او در زمان حاضر و در این دنیا و انجام آن کار یا وظیفه و هدف و مقصود خداوندی گاه از مجرای عواملی طبیعی و بیرون از وجود و خواست انسان/ قهرمان به انجام می‌رسد. خرس موجود دیگریست که با توجه به نقشی که در داستان ایفا می‌کند، می‌توان آن را جزء گماشتگان الهی برای یاری‌رسانی قهرمان به شمار آورد؛ بنابراین در این مورد نیز چنانکه قبلاً ذکر آن رفت، بیشتر بر نمادهایی که جنبه‌های مثبت و سودرسانی دارند، توجه خواهد شد.

معانی نمادین خرس، بردباری، تحمل، نیرومندی و... و درباورهای قومی و اساطیری نشان نجابت خانوداگی، به معنی محافظت از منسوبین در برابر ظلم و ستمگری است. در تورات خرس نشان پادشاهی ایران بوده است. همچنین خرس در ایران نماد تهور و قدرت و غلبه بر دشمن به شمار می‌رفته است... (جایز، ۱۳۹۷: ۳۷).

در داستان *داراب‌نامه* باتوجه به کُنشی که خرس در یاری‌رسانی قهرمانان دارد، بهترین کارکردی که برای آن با توجه به محتوای داستان می‌توان در نظر گرفت، این مورد است: محافظت از منسوبین در برابر ظلم و ستمگری و نیز محافظت و حمایت از قهرمان در برابر نیروهای شر و آسیب‌رسان؛ چنانکه در جزیره «انکلیون» داراب و طمروسیه با زنگیان روبه‌رو می‌شوند و زنگیان قصد کشتن داراب و طمروسیه را دارند اما خرسی در نقش گماشته و نمادی از فره به یاری آن‌ها می‌آید و زنگیان را فراری می‌دهد (نک به: طرسوسی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۱۱۰-۱۱۲).

باید توجه داشت اگر این حیوان به ناگاه ظاهر نمی‌شد، قهرمان داستان در معرض هلاکت قرار می‌گرفت و کُشگری و رسالت وی ناتمام می‌ماند. باتوجه به نمادهای که برای خرس ذکر شده است و همچنین نقشی که در این قسمت از داستان ایفا کرده است، می‌توان خرس را نیز جزء گماشتگان یزدانی قلمداد کرد.

۴.۲.۱.۲.۴ گاو

گاو در ایران باستان در میان چارپایان از همه مفیدتر تلقی شده است، گاو حیوانی مقدس و نماینده قدرت و نیروست. این حیوان در اساطیر و حماسه‌ها همواره حضوری پررنگ داشته است. گاو وگد، گاو ماهی، گاو زمین، گاو هندو، گاو هدیوش و... از عناوین گاو در فرهنگ و آثار ادبی است و نشانگر اهمیت این موجود است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۸۹؛ بهار، ۱۳۸۹؛ قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۳۹).

کریستین سن نیز معتقد است که «گاو پیش‌نمونه همه حیوانات سودمند است که اورمزد در آغاز سه هزاره دوم مقارن حمله اهریمن می‌آفریند» (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۲۰-۲۲).

در کتاب *داراب‌نامه* حضور یاری‌رسان و گماشته‌گون گاو زمانی است که طمروسیه و داراب به دستور خواربیک در چاهی معروف به «چاه فراموشان» گرفتار می‌شوند. آنگاه گاوی که گوهری به دهان دارد، به یاری آن‌ها می‌آید و طمروسیه آن را گماشته یزدان می‌داند:

...تا یکی شب گاوی برآمد گوهری در دهان گرفته تا بروشنایی آن گوهر چرا کند. از قضای خدای تعالی آن گوهر غلطان غلطان بدان چاه در افتاد. چنانکه آدمی جهان را بچشم ببند آن گاو جهان را بدان گوهر دیدی چون دید که گوهر بدان چاه افتاد گاو نیز بدوید و بر سر آن چاه ایستاد و آن روشنایی می‌دید و برخورد می‌لرزید. طمروسیه گفت مر داراب را که این گوهر جز گماشته یزدانی نیست. داراب گفت که سبب خلاص ما باشندان شاء [الله] تعالی (طرسوسی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۱۲۹).

در اینجا نیز علاوه بر جنبه‌های مثبتی که برای گاو ذکر شده است و همیشه جزو شخصیت‌های محبوب قومی و اساطیری بوده است، به صراحت از زبان طمروسیه می‌شنویم که گاو را گماشته یزدانی می‌بیند که به یاری او و داراب که شخصیت‌های اصلی و قهرمان هستند، آمده است.

۴.۲.۱.۴. مار

مار از موجودات پر بسامد در اساطیر، حماسه و حتی عرفان است. در باورهای قومی و اساطیری مار نماد تجدید حیات و دو جنسی (هم نر و هم ماده) است. همچنین وجهی از خدایان زمینی و تندرستی و ابلاغ‌کننده پیام الهی است (جابر، ۱۳۹۷: ۷۶). به باور جیمز هال مار با پوست‌اندازی ادواری خود مانند خورشید تجدید حیات می‌کند؛ بنابراین نماد مرگ و تولد دوباره به شمار می‌آید با وجود این از آنجا که مار وابسته به زمین بوده، یک خدای زیرزمینی و دشمن خدا - خورشید به شمار می‌رفته است (هال، ۱۳۸۰: ۹۳)؛ همچنین «در آیین میترا مار یکی از نشانه‌های اصلی و عامل شفاعت‌بخشی مطرح شده است» (دادور، ۱۳۸۵: ۲۶۵).

در کتاب *داراب‌نامه* نیز شاهد حضور مار به شکل مثبت و یاریگر هستیم، آنجا که طمروسیه یار شده به مهراسب می‌رسد و مهراسب عاشق زن آبی می‌شود. همسر زن آبی به تلافی عشق‌ورزی زن خود به مهراسب، طمروسیه را ربوده، به جزیره‌ای می‌افکند که جایگاه جانوران ترسناک است اما دو مار که چهره آن‌ها شبیه انسان است، به یاری طمروسیه می‌آیند و او را از آن جزیره سهمناک نجات می‌دهند (نک به: طرسوسی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۱۸۹). گویی در این داستان مارها با نجات دادن طمروسیه از بین آن همه جانور ترسناک حیاتی دوباره به وی داده‌اند؛ بنابراین، در اینجا نیز با توجه به نمادهایی که برای مار ذکر شده است و نقشی که در کمک‌رسانی به یکی از قهرمانان داستان ایفا می‌کند، می‌توان مار را نیز جز گماشتگان یزدانی محسوب کرد.

۴.۲.۱.۵. غم

عوامل زیادی در تبدیل حیوانی خاص به اسطوره نقش آفرینند اما به طور کلی می‌توان گفت این قبیل اسطوره‌ها حکایت از زمانی دارد که زندگی انسان و حیوان هنوز از هم متمایز نشده بود (استروس، ۱۳۷۶: ۹۳). در اقتصاد دوران نوسنگی تحولاتی رخ داد که یکی از آن‌ها حضور قوچ، نخستین جانور اهلی است و از این پس تحولات دیگری مانند بافندگی و ریسندگی به وجود می‌آید (جیمبوتاس، ۱۹۸۹: ۲۲).

معانی نمادین گوسفند، آرامش، احساسات، بی‌غل و غشی، زندگی اجتماعی، عشق، شکیبایی و وقار... است (جابر، ۱۳۹۷: ۷۴). «شکل قوچ نیز در تاج برخی از شاهان دیده می‌شود که نماد فره است» (آموزگار، ۱۳۸۵: ۳۵۸) و در اساطیر ایرانی این حیوان نقش فره از گونه یزدی را دارد و چه در کارنامه اردشیر بابکان و چه در شاهنامه این حیوان همین نقش را به‌صورت واضح دارد (نک به: فره‌وشی، بی‌تا: ۳۹؛ فردوسی، ج ۲: ۳۱۲ و ۳۱۷ نیز ج ۶: ۱۳۸۶: ۱۵۴ و ۳۰۰-۲۹۹).

در ماجرای گرفتارشدن همای و رشنواد به دست رومیان و پناه‌گرفتن آن‌ها در کوهی، همای به درگاه ایزد مناجات می‌کند و یاری می‌خواهد، ناگاه گرمی بر آن‌ها ظاهر می‌شود و راه را به آن‌ها نشان می‌دهد و همای آن را گماشته یزدان می‌داند:

همای با رشنواد برین حال سه‌شبهانه‌روز در آن کوه بماندند گرسنه و تشنه و بیم جان و همه سپاه روم و ایران سر همای را می‌جستند و هیچ جای اثر او نیافتند تا بروز چهارم بوقت نماز بفرمان پروردگار گرمی از آن کمر کوه اندر آمد و بیامد و در پیش همای ایستاد و تیز تیز در وی می‌نگریست و پیش و پس می‌رفت چنانکه کسی مرکسی را دلیل و راهبر بود. همای رشنواد را گفت این گماشته یزدانست، بیا تا بر پی وی برویم. هر دو تن بر اثر وی رفتند طریقی در پیش ایشان پدید آمد و آن گرم راست بر شمار آن طریق می‌رفت (طرسوسی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۳۲۸).

در این داستان باتوجه به معانی نمادین مثبتی که برای گرم آمده است (که در بالا به آن اشاره شد) می‌توان آن را به وضوح نماد فره دانست که در این داستان نقش ناجی و دلیل راه را برای همای و رشنواد ایفا می‌کند. همای بار دیگر تشخیص می‌دهد که این گرم گماشته یزدانی است و قصد او یاری‌رسانی و نشان‌دادن مسیر درست است. پس می‌توان گرم را هم نمادی از فره در این داستان به شمار آورد.

۴.۲.۱.۶ اسب

معنی نمادین اسب، آزادی، انرژی خورشیدی، بخشنده‌گی و پایداری، پیروزی، حرکت، خیرخواهی، قدردانی، هوش و نیرومندی و... است و در باورهای قومی و اساطیری هم مرکب خدایان بوده است که آماده برای هرگونه خدمت‌رسانی در زمان صلح یا جنگ است. ایرانیان برای تداوم گردش خدای خورشید در آسمان، اسب را در پیشگاه خدای خورشید قربانی می‌کردند (جابر، ۱۳۹۷: ۲۳). چنانکه پیداست اسب حیوانی همواره محبوب است و تاکنون در هیچ فرهنگی مشاهده نشده است که نماد امری منفی یا زیان‌رسان باشد. در داستان داراب‌نامه نیز این‌گونه است و می‌توان آن را از گماشتگان یزدانی و نمادی از فره دانست که نقش محافظ و ناجی را برای طمروسیه داشته است. در نبردهایی که بین بوران‌دخت و اسکندر انجام می‌شود، بوران‌دخت از دست اسکندر و سپاهش فرار می‌کند و به غاری پناه می‌برد و اسبی در این مدت در غار مراقب او بوده است (نک به: طرسوسی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۵۳۸).

در مورد غار و پیوند آن با عوالم سرّی یادآوری این نکته لازم است که «غار یکی از منزلگاه‌های انسان (منزلگاه‌های دیگرش چاله و درخت بودند) است و مذهبی است که در آن از سوی خدا الهام می‌شود. همچنین مکان مقدسی است» (جابر، ۱۳۹۷: ۵۱۴).

۴.۲.۱.۷ مرغ

به باور جابر معانی نمادین مرغ، اصل زنانگی، مراقبت مادرانه و مشیت الهی است و در باورهای قومی و اساطیری در مسیحیت نماد فرد نان‌آور و حمایت‌کننده و مدافع است (جابر، ۱۳۹۷: ۸۱). در اساطیر ایرانی نیز فره جمشید در کالبد «مرغ وارغن» به بیرون می‌شتابد و از این روی، می‌توان این پرنده را تجسمی از فره به‌شمار آورد (اوستا، ۱۳۸۲: ۴۹۰).

در داستان داراب‌نامه نیز در چند مورد شاهد حضور مرغ یا مرغانی هستیم که نماد حمایت‌کننده و مدافع قهرمانان هستند و چنانکه در اوستا نیز آمده است، مرغ تجسمی از فره است. با توجه به شواهد و نقش‌هایی که مرغ در داستان داراب‌نامه ایفا کرده است (در هر سه موردی که ظاهر می‌شود)، می‌توان آن را نمادی از فره دانست؛ چراکه آوازی هم به گوش طمروسیه می‌رسد که به داراب بگو دست از این مرغ بدار که این نه یک مرغ معمولی، بلکه گماشته یزدانی است:

شاهد نخست: داراب و طمروسیه در راه رفتن به سوی «جزیره خطر» به جزیره‌ای به نام «شش مناره» می‌رسند که از زمان کیومرث گنج‌هایی در آنجا نهاده شده است. پیری (زاهدی) که آنجاست، می‌گوید هرکس خطی را که روی مناره‌هاست، بخواند، می‌تواند وارد شود، در غیر این صورت اگر هم وارد شود، بازگشتی برای او نیست. داراب نمی‌تواند خط‌ها را بخواند؛ ولی به اصرار خودش وارد مناره‌ها می‌شود و بعد از سه شبانه‌روز گرفتار شدن در مناره‌ها با یاری مرغی که گم‌اشته یزدان است، رهایی می‌یابد (نک به: طرسوسی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۱۱۷).

شاهد دوم: مورد دوم در داستان کویلهون است. اسکندر در ادامه سفر به سرزمین‌های شگف، به جزیره آدم‌خواران می‌رسد. کویلهون حکیمی از جزیره آدم‌خواران است که اسکندر او را نمی‌کشد و او به اسکندر نشانی درختی را می‌دهد که به فراز آن مرغی سخنگو و شگفت قرار دارد. مرغ می‌گوید این درخت از عجایب است و کسی هم اسم آن را نمی‌داند اما هرچه بخواهید در آن درخت هست (برروی همین درخت است که همین مرغ به بوران‌دخت و اسکندر می‌گوید هرچه می‌خواهید از این درخت بردارید؛ ولی چیزی جایگزین آن بکنید). اسکندر از مرغ می‌خواهد که هویت خود را آشکار کند اما مرغ به اسکندر می‌گوید کاری به هویت او نداشته باشد و مرغ توضیح می‌دهد که این درخت را حوا کاشته است و مرغ در گشودن شارستان یاریگر اسکندر می‌شود (نک به: طرسوسی، ج ۲، ۱۳۴۴: ۲۷۹). در اینجا نیز مرغ نقش یاریگر و راهنمای راه به یکی از شخصیت‌های اصلی داستان یعنی اسکندر است و نقش دلیل راه را برای او دارد.

شاهد سوم: مورد سوم جایی است که مرغ بر قهرمان ظاهر می‌شود و توصیه‌های به اسکندر می‌کند و اسکندر گوش نمی‌دهد تا اینکه لقمان مداخله می‌کند. اسکندر و لقمان در گذر از جزیره‌های یونان به شارستانی می‌رسند که می‌خواهند بیشتر در مورد آن بدانند؛ ولی کسی نیست که با آن‌ها سخن بگوید، فقط مرغی است که با آن‌ها وارد گفت‌وگو می‌شود و به آن‌ها می‌گوید زودتر این سرزمین را ترک کنید، ولی اسکندر گوش نمی‌دهد:

اسکندر گفت امشب بباشیم و آن شب نیز دیدند که از آن شارستان هیچکس بیرون نیامد و آن حکیم و دیگران یک‌یک بگذشتند و بنزدیک اسکندر آمدند. تا ده روز آنجا بودند، هیچکس را ندیدند روز یازدهم مرغی پیامد بزرگی چندانی که خدای را فرمان بود، هرچه در جهان رنگی بود بر وی بود و بر آن کوشک شارستان بنشست و با آواز بلند و بزبان فصیح آواز داد بسوی اسکندر و گفت ای اسکندر اینجا بچه کار آمده‌ای برین بالای کوه که ما را از عبادت یزدان باز می‌داری. دلیری مکن و بازگرد و اینها را با خویشان ببر. اسکندر عجب داشت از آن حدیث مرغ. گفت منم اسکندر و بدین جای از بهر آن آمده‌ام تا اینجا را زیارت کنم و ببینم. آن مرغ گفت که تو ایشان را نتوانی دیدن که ایشان فرشتگانند. اسکندر گفت اگر ایشان فرشتگانند ایشان را بدین کوشک و منظر چه حاجتست؟ آن مرغ گفت که این شارستانها نخست آدمیان داشتند، اکنون فرشتگان دارند. اسکندر گفت من ازینجا نروم تا ایشان را نبینم. مرغ گفت اگر نیروی پشیمان شوی. این بگفت و برفت و در آن درون دریا ساعتی بنشست که صد هزار مرغ از آن دریا پیدا شدند هر [یک] سنگی در منقار گرفته. لقمان چون این بدید گفت برخیز ای اسکندر که این خلقان را از تو و از ما رنج است (طرسوسی، ج ۲، ۱۳۴۴: ۴۵۰-۴۴۹).

در باورهای قومی و اساطیری موش جانور مقدس آپولو با نام «اسمینتئوس» رب النوع موش است. موش یکی از کوچکترین و خسیس‌ترین جانوران است و نماد تواضع و فروتنی محسوب می‌شود. موش همچنین نماد محبت، مهربانی و نوازش نیز شناخته شده است (جایز، ۱۳۹۷: ۸۵).

در داستان *داراب‌نامه* یک‌بار شاهد حضور این جانور هستیم که نقش بیدارکننده و هشداردهنده را برای اسکندر به‌عنوان یکی از شخصیت‌های اصلی داستان دارد. در مبارزه اسکندر با ابکر جادو یکی از همراهان اسکندر به اسم کویلهون تمام جادوهای ابکر را خنثی می‌کند و ابکر شبانه کسی را می‌فرستد که کویلهون را از سپاه اسکندر دستگیر کنند و به قتل برسانند و شخصی به اسم هیکلون این کار را انجام می‌دهد و اسکندر که در خواب است توسط موشی که انگشت پای او را گاز می‌گیرد، از ربه‌ده شدن کویلهون مطلع می‌شود:

چون هیکلون، کویلهون را ببرد اسکندر خواب دید که موشی از سوراخی بیرون آمدی و بنزدیک اسکندر آمدی و انگشت پای اسکندر را بگرفت. اسکندر فریاد برآوردی، آن موش بگریختی و بدان سوراخ فروشدی. اسکندر از خواب درآمد... (طرسوسی، ج ۲، ۱۳۴۴: ۴۹۰).

۴.۲.۱.۹. ابر و باد

ابر نماد قداست و خرد، سودمندی، مشیت الهی، مهربانی و ... است (جایز، ۱۳۹۷: ۴۹۵) همچنین «باد نماد آزادی، آشوب، باروری، تجدید حرکت، حیات، صدای خدا، قدرت الهی، الهام... است» (جایز، ۱۳۹۷: ۴۹۶) در اساطیر هندوایرانی باد در ابر باران‌زا زندگی می‌آورد و یکی از اسرارآمیزترین خدایان هندوایرانی است. در یکی از متون هندی درباره آن آمده است که وی از نفس غول جهانی که دنیا از بدن او ساخته شده، پیدا گشته است. برگردونه تیزروی که آن را صد یا حتی هزار اسب می‌کشند، سوار است. اوست که «نورهای گلگون یعنی برق را ایجاد می‌کند و سپیده‌دم را هویدا می‌سازد» (آموزگار و تفضلی، ۱۳۹۱: ۳۴).

یک مورد از موقعیت‌هایی که ابر و باد به یاری قهرمانان داستان می‌آید، در ادامه مبارزه طمروسیه و داراب با زنگیان است. آنجا که زنگیان، خرس و جفت وی را که به یاری طمروسیه و داراب آمده‌اند، تیرباران می‌کنند. در اینجا طمروسیه و داراب کاملاً ناامید می‌شوند و دست از جان می‌شویند که ناگاه از طرف خداوند ابر و بادی وزیدن می‌گیرند و زنگیان را نابود می‌کنند (نک به: طرسوسی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۱۱۳).

مورد دومی که باز باد به همراهی باران به یاری قهرمانان داستان می‌آید، در ماجرای نبرد بین داراب به همراهی عنطوشیه در مقابل مصطلق است که قصد کشتن داراب را دارند. داراب که در تنگنا افتاده است، به مناجات خدای عزوجل می‌پردازد و در ساعت باد و باران به یاری او می‌آیند و نجاتش می‌دهند (نک به: طرسوسی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۳۰۷).

۴.۲.۱.۱۰. ستاره

معانی نمادین ستاره عبارت است از «امید، برتری و تفوق، پیش‌بینی‌کننده، چشم یا اراده الهی، دانش گذشته، حال و آینده، راهنمایی، فرشته، متعالی، تقدیر خوب و... و در باورهای قومی و اساطیری نماد روشن‌کننده راه پارسایان و پیام‌رسان الهی است» (جابر، ۱۳۹۷: ۵۲۷).

در *داراب‌نامه* در مبارزه اسکندر و دیوان اطراف کوه قاف به سرکردگی مهکال اهریمن، خداوند از آسمان ستاره‌ای به یاری اسکندر می‌فرستد که برابر نهاد همان «نجم ثاقب» در قرآن و روایات اسلامی است:

پس برجای بودند تا آفتاب اندر گشت و دیوان شارسطان پدید آمدند چنانک هر یکی را سر بعیوق می‌رسید می‌آمدند پیچان پیچان و از لشکر اسکندر اندر می‌گذشتند و اندر آن دریا فرو می‌شدند و چون دو تن برفتندی دوی دیگر آمدندی و چون ساعتی بود از آن دریا برآمدندی هر یکی بعلامتی هر کدام زشت تر [و کلانتر] هر یکی نیم سوخته‌یی در دست گرفته بر مثال مناره‌یی روی بکشتی‌ها آوردند و آن همه کشتی‌ها را بشکستند و آن قوم که در کشتی‌ها بودند همه را هلاک کردند. آن قوم اسکندر بخدای بنالیدند و تضرع نمودند تا خدای عزوجل ستاره‌یی را امر کرد تا از جای خویش حرکت کرد و بر آن دیوان زد و ایشان را بسوخت و آن قدرت ایزدی بود و چون نماز خفتن شد از آن شارسطان صد هزار روشنایی پیدا شد (طرسوسی، ج ۲، ۱۳۴۴: ۴۵۸).

۲-۲-۴. آواها

پربسامدترین جلوه نهان‌گو و گماشته ایزد که جلوه‌ای از فره است، آواست. این آوا که با نام‌های سروش و الهام شناخته شده‌اند، بانگی با منبع و خاستگاه ناشناخته است که غالباً از بالا و فراز فرود می‌آید. در اساطیر ایرانی سروش که از ایزدان مهم است، نقشی الهام‌گون و نهان‌گو دارد. «سروش (سرئوشه) معنی این نام اطاعت و فرمان‌برداری و انضباط است و از شخصیت‌های محبوب و باورهای ایران باستان به شمار می‌آید. او در مراسم آیینی و نیایش‌های مردمان حضور دارد و نیایش‌ها را به بهشت منتقل می‌کند و در سرودها به‌عنوان سرور آیین‌های دینی به یاری طلبیده می‌شود» (هینلز، ۱۳۹۱: ۷۵).

سروش یکی از مهم‌ترین ایزدان دین زردشتی است. این واژه که در اوستای گاهانی به صورت Saraosa در اوستای متأخر به صورت Sraosa و در فارسی میانه به صورت sros آمده است، از ریشه sraw یا sru به معنی «شنیدن یا پذیرفتن و اطاعت‌کردن» و به عبارت دیگر «شنیدن و فرمان‌برداری» است. او فرامین خداوند را می‌شنود، آن‌ها را به مردم ابلاغ می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد که در فرمان‌برداری از پیام و آموزه‌های او بکوشند (modi: 1979: 434).

سروش نیرویی است که انسان از طریق آن به کلام خداوند گوش فرا می‌دهد و سر به اطاعت از آن می‌سپارد. سروش همچنین نظمی است که لازمه چنین اطاعتی تلقی می‌شود. افزون‌براین ایزد سروش به‌عنوان گوش شنوای اهورامزدا فریادهای مردمی را که دیوان آنان را گمراه کرده‌اند و نیز صدای آنانی را که همانند دیوان می‌اندیشند، می‌شنود و برای پیکار با دیوان به زمین می‌آید؛ بدین ترتیب سروش به‌عنوان یک ایزد مستقل حامل کلام الهی و همچنین سرکوب‌کننده دیوان و همه کسانی است که آگاهانه از شنیدن و فرمان‌برداری از کلام الهی سرباز می‌زنند (zaehner, 1955: 95-94).

در داستان *داراب‌نامه* و ماجراهایی که در آن‌ها آوایی به یاری قهرمان می‌آید و یا پرسش او را پاسخ می‌دهد و یا اینکه او را از رخدادی در گذشته و یا حتی آینده خبردار می‌کند، می‌توان این صداها را همان سروش یا ندای ایزد دانست که قهرمان می‌شنود و باتوجه به آن صداها و شنیدن آن‌ها مسیر را با سختی کمتری طی می‌کند. شنیدن این آواها با بسامد بیشتری نسبت به امور دیگری از جمله عناصر طبیعت تکرار شده است و نشان از اهمیت این آواهاست؛ گویی ارتباط بین خداوند و قهرمان با واسطه‌گری کمتری برقرار می‌شود؛ یعنی در گم‌اشته‌های که تا کنون به آن‌ها اشاره کردیم، پیام الهی توسط یک واسطه مانند اسب، گرم، باد و ابر و ... به قهرمان ابلاغ می‌شد و قهرمان باید این نشانه‌ها را گم‌اشته‌ی الهی به شمار می‌آورد اما در بحث آواها گویی تنها واسطه فقط سروش است و قهرمان مستقیم از طریق گوش این آواها را می‌شنود.

باتوجه بدانچه گفتیم، در داستان *داراب‌نامه* این آوا/ بانگ سروش درست در مواقعی ظاهر می‌شود که یکی از قهرمانان دست به مناجات زده و از خداوند یاری خواسته است و همچنین حامل پیام و آموزه‌هایی که در قالب بیان داستان و سرگذشت افراد مهم، قهرمانان را آگاه می‌کند و چراغ راه آن‌ها می‌شود که این خود دلیلی بر الهی‌بودن این آواها و ابلاغ مستقیم این پیام‌ها از طرف ایزد به قهرمانان است:

شاهد نخست: نخستین جلوه‌ی آوا در در ماجرای مرگ مهنکو زن خواریق است. این زن شبانه به بستر داراب می‌رود. داراب ابتدا فکر می‌کند که طمروسیه است اما متوجه می‌شود که طمروسیه نیست و گمان می‌کند که دیوی است در لباس انسان که به بستر او آمده است، پس داراب او را به دریا پرت می‌کند. مهنکو را ماهی‌ای می‌بلعد. خواریق در جست‌وجوی مهنکو است که حاجبش به اسم طرماس به او می‌گوید چاهی وجود دارد که طلسم جمشید در آن است و از گم‌شده‌ها خبر می‌دهد و بهتر است از آن چاه احوال مهنکو را بگیریم. آنان به چاه می‌روند و چاه آوازی برمی‌آید که: مهنکو به دست داراب کشته شد اما عیب از داراب نبود و از مهنکو بود (نک به: طرسوسی، ج ۱، ۱۳۴۴: ۱۲۸). در اینجا مثلث جمشید، درخت و چاه را داریم. آوایی که از آن چاه (موسوم به طلسم جمشید) برمی‌آید و در کنار آن درختی (درباره اهمیت درخت در اساطیر و باورها در بالا سخن گفته شد) است که به داراب یاری می‌رساند و بی‌گناهی او را اثبات می‌کند. چاه در باورهای اساطیری «منبع یا سرچشمه همه چیز و منبع پاسخ‌های غیبی است (جایز، ۱۳۹۷: ۴۷۹).

شاهد دوم: مربوط به هیکل سطبقالیس است که در چهار جا با آگاهی دان به قاتلان و نیز یافتن افراد گمشده، به قهرمان یاری می‌رساند. **مورد نخست:** در موضوع کشته شدن فصطلیقون به دست عبقرهود است. این هیکل که از حوادث آگاهی می‌دهد، در زمان کیخسرو، مکان نهان شدن و دستگیری افراسیاب را به کیخسرو نیز گزارش می‌کند:

... عبقرهود ناهنگام خنجر گذارد و بزد فصطلیقون را در آگاه. فصطلیقون آهی بکرد و جان بداد، عبقرهود پنداشت که داراب را کشتم و ندانست که فصطلیقون را کشته است. چون روز روشن گشت داراب و هر نقالیس در هیکل را گرفته و فصطلیقون را دیدند کشته و عبقرهود برخاست هر نقالیس را دید بشناخت گفت ای حکیم اینجا چه می‌کنی؟ گفت با داراب بخطرش آمده‌ام دوش بزیارت این هیکل، آمده‌ایم شما درینجای بودید، گفتیم زود شود تا شما را ببینیم. اکنون فصطلیقون را کشته می‌بینیم او را که کشت؟ عبقرهود دانست که او کشته است بعوض خون داراب عبقرهود بر جای فرو ماند و هیچ نگفت و گفت که من خبر ندارم که من خفته بودم و ترسید که اگر ایشان از آن بت پرسند بایشان خبر کند که او را که کشته است کار بروی دشوار شود. داراب و هر نقالیس عبقرهود را برجای رها کردند و در پیش آن صورت آمدند

و بحرمت بدو زانو در آمدند و از وی سؤال کردند که فصطلیقون را که کشت؟ از آن بت جواب آمد که او را عبقرهود کشت که در خواب میدید که او را در خواب دیده‌استی که می‌بندندی. نابهنگام از بیم او را کارد زد که بر داراب میزنم، فصطلیقون را بکشت. چون هرنقالیس این بشنید برخاست و بیامد تا عبقرهود را بگیرد و قصاص کند (طرسوسی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۲۳۸/۲۳۶).

در دو مورد فوق گویی با آوردن اسم شخصیت‌های اساطیری مهم مانند جمشید و کیخسرو مهر تأییدی بر درست‌گویی پیام این آواها نهاده شده است.

مورد دوم: در یافتن قاتل فصطلیقون و یافتن طمروسیه گمشده است: بعد از کشته شدن فصطلیقون به دست عبقرهود، عبقرهود، طمروسیه را هم به دریا می‌اندازد اما عنطوشیه همسر فصطلیقون همچنان پیگیر است که قاتل همسرش را بیابد و به همین دلیل پیش هیکل سبطقالیس می‌رود که هم قاتل را جویا شود و هم از احوال دخترش طمروسیه مطلع شود:

... عنطوشیه بهیکل درآمد و پیش آن صورت آمد و بدو زانوی حرمت بنشست و گفت ای صورت مرا از صورت حال فصطلیقون خبرده که او را که کشت؟ از آن صورت آواز آمد که او را عبقرهود کشت. باز پرسید که حال طمروسیه چیست؟ آواز آمد که طمروسیه در خطرش است بازداشته عنطوشیه که آن بشنید سر بسجده نهاد و یزدان پاک را ستایش کرد (طرسوسی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۲۶۸).

در اینجا نیز آوا دو کار انجام می‌دهد: پیدا کردن قاتل و دیگر خبرگیری از احوال طمروسیه که ناپدید شده است.

مورد سوم: در یافتن قاتل طمروسیه است: داراب و هرنقالیس به سمت هیکل سبطقالیس می‌روند تا از او بپرسند که قاتل طمروسیه چه کسی است و هیکل به آنها می‌گوید که زنکلیسا قاتل طمروسیه است: «هرنقالیس پیش آمد بحرمت و گفت ای صورت بی‌روح، اگر امرست از یزدان پاک عزوجل ما را خبر ده که طمروسیه را که کشت در میان دریا؟ از آن صورت آواز آمد که دختر لکناد زنکلیسا راه بروی بگرفت و در کشتی وی رفت و لگد برپشت و شکم وی بزد چندانک جان از وی جدا شد» (طرسوسی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۲۷۹). در این مورد نیز باز آوای نهانی پرده از امری برمی‌دارد که قبلاً رخ داده است. قهرمان و دیگر همراهان وی به دنبال یافتن افراد خائن / قاتل و روشن شدن ماجرا هستند و آوا آن‌ها را یاری می‌دهد. در این ماجرا هرنقالیس از این هیکل می‌خواهد اگر که خداوند به او اذن می‌دهد به آن‌ها بگوید که قاتل طمروسیه کیست؟ گویی منظور این است که خداوند از زبان هیکل به آن‌ها آگاهی دهد.

مورد چهارم: آنجاست که داراب از هیکل احوال ایران و ایرانیان و مادرش را می‌گیرد و هیکل به او می‌گوید زودتر به ایران برو که مادرت در خطر است:

در کوشک خطرش رفت و همه خویشان طمروسیه را نعمت داد و در حق هرنقالیس تکلف بسیار کرد و آن روز بود و روز دیگر بهیکل آمد و از آن صورت بپرسید که حال ایران چگونه است؟ از آن صورت جواب آمد: «قیصر روم را بایران خوانده‌اند تا ولایت ایران بوی دهند و کس فرستاده است مادر تو و در همه جهان ترا می‌جوید و همه لشکر بر تو بیرون آمده‌اند و کس فرمان مادرت نمی‌کند. پس برخیز و زود برو و اگر نی ایران را بیاد دهی داراب برخاست و از آن هیکل بیرون آمد و به خطرش باز آمد (طرسوسی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۲۸۷/۲۸۶).

در این مورد نیز خبرگیری از اوضاع و احوالی است که قهرمان درصد آگاهی یافتن از آن است و علاوه بر خبردهی، به داراب دستور انجام کار را هم می‌دهد؛ یعنی او را راهنمایی می‌کند تا به ایران برود و مادرش را یاری دهد.

شاهد سوم: داراب در مسیر رفتن به ایران داراب به توفان برمی‌خورد. او به زیر دیواری پناه می‌برد و از آن طاق آوازی برمی‌آید خطاب به دیوار که: «... زینهار که از جای خویش نجنبی که در زیر تو پسر اردشیر خفته است! رشنواد این بشنود و گوش بنهاد که این آواز از کجا می‌آید و این چه سخنست و اردشیر را پسر کجاست؟ تا دیگر بار همان نوع آواز شنود که ای طاق محکم باشی که در زیر تو پسر اردشیر خفته است» (طرسوسی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۳۱۱).

ذکر این نکته نیز لازم است که در نمادها و باورهای اساطیری و قومی «طاق نماد آسمان، پناهگاه و مکان سرّی است» (جابر، ۱۳۹۷: ۴۷۸) و یکی از مهم‌ترین نمادهای هم که برای دیوار ذکر شده است، خاصیت محافظت‌کنندگی است: «معنی نمادین دیوار، ایمنی، استحکام و محافظت است» (جابر، ۱۳۹۷: ۴۸۲) در اینجا پیوند بین مکان آواز که طاقی کهنه است (طبق باورهای اساطیری و قومی مکانی اسرارآمیز است) با هشدار که برای محافظت از جان قهرمان صادر می‌کند، قابل مشاهده است.

شاهد چهارم: در این مورد نقش آوا آگاهی‌بخشی و انداز است. اسکندر در دیدار با ملک پریان، شخصی را می‌بیند که پنج هزار سال است که بر پای ایستاده و کسی دلیل آن را نمی‌داند که آوازی اسکندر را از موضوع این پیر مطلع می‌کند: «اسکندر پشت گردانید، از بالای آن خانه آواز آمد که ای اسکندر قدم راست نه. این پیر که بینی پادشاهی بوده است در زمین ملکوت، بی‌گناهی که از وی آمد این پادشاهی از وی استدیم و او را اینجا برپای کرده‌ایم و پنج هزار سال است که تا با عذر یک گناه اندر است، هنوز نپذیرفته‌ایم. ای اسکندر تو از او قیاس گیر، اگر دانی که نیک باید بودن نیک باش. اسکندر بر جای قرار گرفت و گفت مرا بگوئید تا چه گناه کرده است. آواز آمد که طاقت شنودن آن نداری. اسکندر گفت باید گفتن تا بدانم و بر آن گناه دلیری نکنم. آواز آمد بدانک او روزی طاعت می‌کرد، در میان عبادت خدای بود که در دلش آمد این که اگر من بمیرم این ملک من که گیرد بیندیشید حق تعالی این نعمت را بروی زوال گردانید» (جابر، ۱۳۹۷: ۴۵۶ - ۴۵۷) در این مورد نقش آوازدهنده باز هم آگاهی‌دادن از فعلی است که در زمان‌های دوردست رخ داده است و اکنون قهرمان یعنی اسکندر خواهان اطلاع یافتن از این امر است. در این مورد این آگاهی‌بخشی آواز، جنبه اخلاقی دارد و هدف آن تقویت روحی و روانی قهرمان است؛ گویی پند و اندازی به اسکندر می‌دهد تا وی را از تکبر و حرص باز دارد.

شاهد پنجم: زمانی که سپاه هندوان به فرماندهی فور به سپاه اسکندر و بوران دخت حمله می‌کند، سپاه اسکندر باید از آب بگذرد اما کار سختی است. در این زمان بوران دخت مناجات می‌کند و و بعد از مناجات آوازی به او می‌گوید که حرکت کنند و از آب بگذرند: «تو می‌دانی که من و اسکندر این کار را بهر دین می‌کنیم این بگفت و چندانی بگریست که سجده گاه او از آب چشم او تر گشت. آوازی آمد که: ای دختر داراب برخیز و برو. زود بوران دخت برخاست و سلاح برخواستن راست کرد و کوپال برگردن نهاد و بکناره آب آمد و توکل برخدای عزوجل کرد و یقین درست کرد و اسپ را در آب راند. آن اسپ او همچنان می‌رفت که کسی بر خشکی رفتی [و چون] آن اسپ بوران دخت از آب بیرون آمد تا مویی از او تر نشد» (طرسوسی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۱۸۷). در این مورد هم گویی به وضوح نشان داده می‌شود که این آواها صدای خود خداوند است؛ چرا که بلافاصله بعد از اینکه بوران دخت مناجات می‌کند، این آواز به گوش او می‌رسد و از مخمصه‌ای که در آن گرفتار شده است، رهایی می‌یابد.

شاهد ششم: در دیدار اسکندر و بوران دخت از شارسرستان اندهیره، دختر آدم و حوا سه نوبت آوازی می‌شنوند که در واقع شبیه یک گفت‌وگوست و اطلاعاتی از طریق این صدا به اسکندر و بوران دخت به‌عنوان شخصیت‌های اصلی داستان داده می‌شود که جنبه اخلاقی آن مشهود است؛ از جمله یادآوری مرگ و دل‌نهادن بر جهان فانی. آواز بار نخست به آن‌ها می‌گوید که عاقبت همه

آدمها مرگ است. بار دوم می‌گوید که از سنگی که آدم به دست خویش از دریا آورده بردارید و بار سوم می‌گوید به صحرا بروید تا چه ببینید (طرسوسی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۲۴۸).

شاهد هفتم: در دیدار اسکندر از کعبه آوازی می‌شنود که گویا آوای خدای عزوجل است: «اسکندر روی بخانه کعبه کرد و گفت ای خداوند خانه که ابراهیم علیه‌السلام را فرمودی تا این خانه برآورده است، اگر چنانست که از نسل ابراهیم، محمد رسول را پیدا آورده است، اگر این فرزندان اسماعیل فساد نکرده‌اند و مکیان بر ایشان دروغ می‌گویند تو که خداوندی ما را بشنوانی همچنان که مکیان بشنوند. چون اسکندر این سخن بگفت آواز آمد که این که می‌گویند، بر فرزندان اسماعیل دروغ می‌گویند و مکیان ستم کرده‌اند بر ایشان. چون از کعبه این آواز آمد آن همه قوم بشنوند و در ساعت روی باسکندر کردند و گفتند ای ملک الروم خدایان ما را ازین خانه بیرون آوردی، این دیو می‌گوید. اسکندر گفت ای گمراهان! چنین سخن، دیو نمی‌گوید، خداوند است که می‌گوید. این خدای شما نیست که از او آواز نیاید...» (طرسوسی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۵۱۳) و بار دیگر از خود کعبه آواز می‌آید که «این خانه عبادتگاه مؤمنان زمین است» (طرسوسی، ۱۳۴۴، ج ۲: ۵۱۳). در اینجا نیز طبق شواهد متن آواز شنیده شده، آواز خداوند است که از راستی و صحت امری با اسکندر سخن می‌گوید.

۵. نتیجه‌گیری

پس از بررسی‌های انجام‌شده نتایج به دست‌آمده از این قرار است که گماشتگان و جلوه‌های آن را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته نخست شامل عناصر طبیعت از قبیل حیوانات، عوامل طبیعی، اجرام آسمانی و ... هستند که این دسته همیشه در مواقع اضطرار و مشخصاً برای رهایی جان قهرمان یا قهرمانان در لحظه‌ای خاص وارد داستان می‌شوند و بعد از اینکه رسالت خود که نجات جان قهرمان است، انجام دادند از داستان خارج می‌شوند و کاری به اموری که درآینده یا گذشته برای قهرمانان رخ خواهد داد نخواهند داشت.

دسته دوم شامل صدا/آواهایی است که در بیشتر موارد هویت صاحب صدا مشخص نیست؛ ولی با توجه به بافت متن و اتفاقاتی که قبل و بعد می‌افتد، می‌توان گفت این نداها و آواها نیز از طرف خداوند یا خود خداوند است. چنانکه دیدیم در چندین مورد درست بعد از اینکه قهرمان و مشخصاً بوران‌دخت به مناجات می‌پردازد، ندا و آوازی به یاری او می‌آید. نکته درخور توجه دیگر اینکه به غیر از یک یا دو مورد از این آواها که جنبه هشدار و نجات جان قهرمان را دارد، در بقیه موارد که بسامد بالایی نیز دارد، این آواها به قهرمان یا قهرمانان اطلاعات و آگاهی می‌دهند؛ یعنی قهرمان را در مورد اتفاقی که در گذشته رخ داده است، آگاه می‌کنند. اما نکته دیگر اینکه برخلاف موارد دیگری که شخصی به‌عنوان راهنما و گزارنده امانت، ابزار موروئی - جادویی را به قهرمان می‌دهد که در آینده به او یاری رساند، در بحث گماشتگان، ابزاری به قهرمان داده نمی‌شود، بلکه نجاتِ آنی قهرمان مهم است.

نتیجه دیگر درباب آواها این است که برخلاف موارد دیگر، آواها از بالا صادر می‌شوند و در بیشتر موارد با آسمان ارتباط دارند؛ چنانکه این آواها بیشتر از هیکل‌ها و طاق‌ها صادر می‌شوند و ارتباط طاق و هیکل با عالم بالا و آسمان کاملاً پیداست. از آنجایی که در تعریف فره آمده بود که این موهبت در وجود هر انسانی به امانت گذاشته شده است تا او را در انجام امورش یاری دهد و این احتمال هم وجود دارد که در اثر انجام امور ناخوشایندی مثل خودپسندی و تکبر (مانند غرور جمشید) فره افراد را ترک کند، در داستان داراب‌نامه قهرمانان شخصیت‌های مثبتی هستند و به انجام امور ناخوشایندی که باعث ترک فره شود، دست نمی‌زنند؛ بنابراین تا پایان عمر یا پایان داستان فره با آن‌ها باقی می‌ماند

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴). «فرّه، نیروی جادویی و آسمانی»، کلک، سال پنجم، شماره ۶۸۷۰: ۴۱-۳۲
- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۷). *زبان، فرهنگ و اسطوره*، چاپ دوم، تهران: معین
- اشتراوس، کلود لوی. (۱۳۷۶). *اسطوره و معنا*، ترجمه شهرام خسروی، تهران: مرکز
- اوستا (کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان). (۱۳۸۲). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، جلد دوم، چاپ نهم، تهران: مروارید
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). *پژوهشی در اساطیر ایران*، جلد نخست، چاپ دوم، تهران: آگاه
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۴). *از اسطوره تا تاریخ*، تهران: چشمه
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۷۷). *یشت‌ها*، جلد دوم، چاپ اول، تهران: اساطیر
- جانب، گرتود. (۱۳۹۷). *فرهنگ سمبل‌ها، اساطیر و فولکلور*، ترجمه و تنظیم محمدرضا بقاپور، تهران: اختران
- دادور، ابوالقاسم و منصوری، الهام. (۱۳۸۵). *درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان*، تهران: دانشگاه الزهرا
- دینکرد، کتاب پنجم. (۱۳۸۶). ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: انتشارات معین
- زرشناس، زهره. (۱۳۸۰). *جستارهایی در زبان‌های میانه ایران شرقی*، به کوشش ویدا نداف، تهران: فروهر
- زمانی، حسین. (۱۳۸۶). «شاه آرمانی در ایران باستان و بایستگی‌های او»، *فصلنامه تاریخ*، سال دوم، شماره هفتم: ۱۳۷-۱۲۳
- زهر، آر. سی. (۱۳۹۵). *طلوع و غروب زرتشتی‌گری*، ترجمه تیمور قادری، تهران: امیرکبیر
- سودآور، ابوالعلا. (۱۳۸۳). *فرّه ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان*، چاپ اول، تهران: میرک
- طرسوسی. (۱۳۴۴). *درباره‌نامه*، جلد اول و دوم، به کوشش ذبیح‌الله صفا، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- فرای، نورتروپ. (۱۳۷۹). *رمز کل: کتاب مقدس و ادبیات*، ترجمه صالح حسینی، تهران: نیلوفر
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، ج ۲ و ۳، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی
- فره‌وشی، بهرام. (بی‌تا). *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: بی‌نام
- فرنبرگ‌دادگی. (۱۳۶۹). *بندش*، گزارش مهرداد بهار، تهران: توس
- قلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۸). *فرهنگ اساطیر ایرانی*، تهران: نشر کتاب پارسه
- کربن، هنری. (۱۳۸۴). *بن‌مایه‌های آیین زردشت در اندیشه سهروردی*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: انتشارات جامی
- کریستین‌سن، آرتور. (۱۳۸۶). *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران*، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران: نشر نو
- موله، م. (۱۳۷۷). *ایران باستان*، ترجمه ژاله آموزگار، چاپ پنجم، تهران: توس
- هال، جیمز. (۱۳۸۰). *فرهنگ نگاره‌ای نمادها*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۷). «فرّه ایزدی و حق الهی پادشاهان»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۱۳۰: ۱۲۹-۴۱۹
- هینلز، جان. (۱۳۹۱). *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ شانزدهم، تهران: نشر چشمه
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌های در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر
- Benveniste E., & Renou, L. (1934). *Vrtra et Vrthragna, étude de mythologie indo-iranienne. Cahiers de la Société Asiatique*, 3, 7-8.
- Darmesteter, J. (1892). *Le Zand Avesta* (Vol. 2). Paris.
- Gimbutas, M. (1989). *The language of the Goddess*. New York: HarperCollins.
- Modi, J. J. (1979). *The religious ceremonies and customs of the Parsees*. Bombay: British India Press.
- Zaehner, R. C. (1955). *Zurvan: A Zoroastrian dilemma*. Oxford: Clarendon Press